رنگ شناسی در دفتر اول مثنوی

دکترعلی صیادانی[1]

صدیقه اسدی مجره[1]

چکیده

مثنوی معنوی یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی است که مولانا جلال الدین بلخی آن را به رشته تحریر در آورده است. یکی از عناصری که باعث افزایش زیبایی و جذّابیت اشعار این کتاب نفیس گشته است عنصر رنگ است که آمدن آن در لابلای ابیات مثنوی تصادفی نیست بلکه دارای دلالات معین و اغراض خاصی است مولوی مرادش علاوه بر وصف طبیعت رنگها، و تعبیر از حالات متعدد شادی، غم ، زندگی، نشاط و امثال اینهاست که بر او و یا بر طبیعت عارض میگردد. و در این راه، گاه از تشبیه، استعاره، کنایه، و یا رمز بهره برده است. پرکاربردترین رنگ در اشعار، رنگ زرد و کم کاربردترین آن رنگ سفیداست.

واژه های کلیدی: مولوی، رنگ، دفتر اول مثنوی

Chromatics in The first volume of the poems of Masnavi Manavi

Dr. Ali Sayadani[1]

M.A. Siddiqueh Assadi[2]

Abstract

Masnavi-ye Manavi is one of the masterpieces of Persian literature which Molana Jalal - e - Din Balkhi has composed. One of the factors which has increased the beauty and attractiveness of the poems, is the use of color. Using colors among the lines of Masnavi has definite reasons and special

[1] . Assistant Professor : Azarbaijan Shahid Madani University.

[2] M.A. Arabic Student: Semnan University.

purpose. In addition to describing the nature of colors, Molavi's purpose is the interpretation of human different moods and natural environment in different situations. He has used simile, metaphor, irony and symbol.

The most used color in Molavi's poems is yellow and the least used one is white.

Key words: Masnavi, Molavi, color, the first volume of the poems

مقدمه

خداوند قادر و متعال، جهانی را بدین زیبایی و عظمت خلق کرده است و به هر کران که بنگریم آن زیبایی و خلقت را به وضوح نظاره می کنیم. شاعر نیز به عنوان یک خالق اثر ادبی، با استفاده از عنصر خیال و ذهن سیالی که دارد آن زیبایی های طبیعت را به گونه ای زیبا که بیانگر خالق بی همتای آن است به تصویر می کشد. ما در این مقاله به بررسی یکی از عناصری که باعث زیبایی افزون شعر می گردد؛ یعنی عنصر رنگ در دفتر اول مثنوی می پردازیم. مولانا 676 بار از رنگها در اشعار خود به صورت مستقیم و غیر مستقیم استفاده کرده است. که آن رنگ ها رنگ سیاه و سفید، سبز، قرمز و زرد و مشتقات اینهاست.

هدف تحقیق

هدف اصلی این مقاله بررسی رنگ های بکار رفته در دفتر اول مثنوی و میزان کاربرد این رنگها در ایجاد زیبایی و جذابیت ابیات مثنوی است و بررسی اینکه مولانا از این رنگها به صورت استعاره و کنایه و رمز در تعبیر از چه چیزهایی استفاده کرده است.

سؤالات تحقیق

- چه رنگ هایی در ابیات دفتر اول مثنوی بیشترین کاربرد را دارد؟
- آیا مولوی رنگ را تنها برای وصف اشیاء بکار برده یا معنای دیگری را در پس این رنگ دنبال می کند؟

فرضیات تحقیق

1. رنگ سیاه و سفید در اشعار مولانا بسامد بالایی دارد.
2. مولانا بیشتر از رنگ ها بصورت مستقیم استفاده کرده است.

روش تحقیق

روش تحقیق این مقاله، کتاب خانه ای و تحلیلی- وصفی است به این صورت که ابتدا تمامی رنگ های بکار رفته در دفتر اول استخراج شده سپس دلالت های رنگ ها به صورت مجزا مورد بررسی قرار گرفته آنگاه معنای استعاری، کنایی یا رمزی رنگ ها بیان شده است.

پیشینه ی تحقیق

کتاب ارزشمند مثنوی تا کنون از دیدگاه های متعددی مورد بررسی قرار گرفته است و مقالات متعددی در جنبه های متعدد آن نوشته شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم از جمله:

- «فراتر از معنای متن – نگره ای تازه در تحلیل رابطه صورت و معنا در دیدگاه ادبی مولانا-»، دکتر مهدی محبّتی، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س).
- «روایت و دامنه زمانی روایت در قصه های مثنوی»، دکتر نصرالله امامی، بهروز مهدی زاده فرد، فصلنامه ادب پژوهی.
- «تحلیل تجربه زیبانگری درمولوی»، مژده احمد زاده هروی، فصلنامه پژوهشهای ادبی.
- «مهارتهای ویژه و سبک خاص مولوی در «زاویه دید»، در حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزک بنابر نظریه ژرار ژنت»، نوشته حسین حسین پور آلاشتی و همکاران. فصلنامه تخصصی سبگک شناسی نظم و نثر فارسی(بهار ادب)
- «شادی در غزلیّات شمس تبریزی با تکیه بر عوامل عرفانی»، علی اکبر باقری خلیلی، عصمت عامری، فصلنامه علمی- پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا (س).
- «راز و راز داری در عرفان مولوی»، غلامرضا پیروز و علی اکبر باقری خلیلی، فصلنامه تاریخ ادبیات فارسی.

امّا بررسی ابعاد معنایی رنگ در دفتر اول مثنوی، موضوع جدیدی بوده و تاکنون کسی بدان نپرداخته است.

زندگی و شعر مولوی

جلال الدین محمد معروف به مولانا و خداوندگار و مولوی، فرزند سلطان العلما بها الدین است. جلال الدین روز ششم ربیع الاول سال 604 هجری در بلخ از مادر زاده شده است. پدر ئمولانا، بهاالدین لقب داشت واز مردم بلخ بود. در علم و دانش یگانه روزگار بود».(سبحانی، 1382، ص11-12). در سال 629ه. سید برهان الدین محقق ترمذی به قونیه آمد و

تربیت معنوی مولانا را بعهده عهده گرفت. مولانا قریب نه سال از برهان الدین معارف آموخت(سبحانی، 1379، ص111). جلال الدّین ، تحت تأثیر آموزه های ناب و والای پدرش، بهاء ولد و برهان الدّین محقق ترمذی رشد یافت. تعالیم این دو معلّم بزرگ، به روحش شکوه و عظمت بخشید و وی را آماده دیدار شمس کرد (باقری خلیلی، 1389، ص6). در بامداد روز شنبه بیست و ششم جمادی الاخر سال 642ه.عارفی سوخته و صافی به نام شمس الدبن محمد بن علی بن ملک داود تبریزی، معروف به شمس تبریزی، به قونیه آمد. ملاقات این عارف بزرگ با مولانا جلا الدین در جایگاهی در قونیه که بعدها به (مرج البحرین) معروف شده بود، تحولی عظیم در مولانا به وجود آورد (سبحانی، 1379، ص111).شمس الدین تبریزی پس از دیدار با مولانا به عنوان عامل انقلاب عمیق روانی وی، درطول تاریخ معارف هفتصد سال به این طرف ثبت گردیده است (جعفری، 1379، ص3).

یکی از صاحب نظران مکاتبی که حتی با مبانی مذهبی مولوی مخالف است، می گوید: « مولوی عالمی است بی بدیل و فاضلی است بی نظیر». (فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتح علی آخوند زاده، ص 259، به نقل از : عوامل جذابیت سخنان مولوی، علامه محمد تقی جعفری، 1382، ص6).

از مهمترین کتاب های مولانا، مثنوی معنوی است که به حق از شاهکارهای ادبیات است که «شامل داستان ها، روایات و قصص فراوان با مضامین عاشقانه، فلسفی و کلامی است و عارف بزرگ مولانا ، در 26 هزار بیت و شش دفتر سروده شده است» (بهنام فر و نظری، 1389، ص12). «مثنوی کتاب تمثیلی با زبانی سمبلیک است و شیوه آن «حکایت در حکایت» است . داستان ها زنده است و گاهی خود آن را تفسیر و تأویل می کند . مثنوی هر چند به ظاهر مجموعه ای عرفانی است اما در باطن داستان زندگی مولانا با شمس تبریز است. و سایه پنهان شمس در پشت سطور قالب ابیات و داستان های مثنوی حضور دارد. مثنوی پر از گفتگوها و اشاره های رازناک حقیقت نماست. وجه دیگر حقیقت نمایی مثنوی، به سبب زنده بودن سرایش آن است» (شمیسا، 1381، ص223). ویژگی داستان در داستان بودن این کتاب و ذهن سیال و عمق اندیشه مولوی در مثنوی، موجب شده است که ارتباط گسترده خواننده با آن برغم سادگی زبان و عدم استفاده از شیوه مصنوع و متکلف در آن میسر نگردد (فضیلت، 1389، ص65).

رنگ

طبیعت منبع اساسی الهام هنرمندان و شاعران خوش ذوق است که حرکت رنگ آمیز پدیده های متفاوت طبیعت زیبای پیرامون ما را، از جمله شالیزارها، درختان و میوه های آنان ،

خورشید، ابرها، و رعد و برق برنده و ... در آثارشان به زیبایی به تصویر می کشند. و این کاربرد و تنوع رنگ در آثارشان است که نشان دهنده ذوق و خیال گسترده آنان است که این چنین آثار ارزنده و زیبایی را خلق می کنند که همگان را مسحور خود می کند. به طور کلی رنگ در زندگی انسان ها کاربرد زیادی دارد و حائز اهمیّت است از رنگ لباس گرفته تا رنگ خودروی شخصی. و هر کس بر اساس میل شخصی طالب رنگ خاصی است.

«رنگ بازتابی از نور است که به شکل های متفاوتی در می آید و این بازتاب، مجموعه ی وسیعی را شامل می شود. اگر یک ناحیه ی باریک از طول موج های نور مرئی توسط ماده جذب شود، رنگ به وجود می آید» (نک: دانش نامه ی آزاد، قسمت رنگ). رنگ وسیله ای است یا به شکل مادی در دست نقاش و یا به صورتی ذهنی در اختیار شاعر تا با آن تصویری را پیش چشم مخاطب قرار دهند. اما شیوه استفاده از آن در میان نقاشان گوناگون و شاعران مختلف می تواند متفاوت باشد. کاربرد عمده رنگ در ادبیات سنتی فارسی بیشتر در تصاویر شناخته و رنگهای محدودی جلوه یافته است: معشوق ادب سنتی معمولاً گلچهره ای سیم اندام است با موی مشکین، ابرو و مژگان و چشمان سیاه، لبان لعل و خط سبز و زنگاری. عاشق سنتی نیز زرد رویی نزار و خمیده قامت است که اشک خونین همواره به چهره زرگونش جاری است. وجودش در سرخی خون غوطه می خورد. در وصف طبیعت نیز باغ و راغ چون دیباهای نگارین است. سبزه و گلها همواره یا به رنگ سنگهای قیمتی چون یاقوت و زبرجد و پیروزه و لعل و مروارید است و یا با موادی چون نیل و لاجورد و بقم و سپرک و حنا رنگ آمیزی می شود (شمیسا، ص105)

رنگ از مهمترين پديده ها و عناصري است كه تصوير ادبي را تشكيل ميدهد؛ چرا كه با تمام زمينههاي زندگي ارتباط محكم دارد و با علوم طبيعي، روانشناسي، دين، فرهنگ، ادب، هنر و اسطوره سخت در ارتباط است (طارق الشريف، 1974، 1). رنگها علاوه بر ماهيت خود به عنوان يكي از مظاهر واقعي در تصوير شعري، دربردارندهي ميراث فرهنگي هستند كه ساختار اسطورهاي و تمدن فرهنگها، در آن نمود دارد و دلالتهاي زيباييشناسي دارند (محمد خليل، 2001، 193).

رنگ اشياء و شكل آنها از جمله مظاهر حسّی هستند كه باعث تواتر در اعصاب و حركت در مشاعر می شوند؛ امّا شاعر مانند كودک اين رنگها و اشكال و بازی با آنها را دوست دارد، البتّه بازی كه در درجه نخست باعث كشف يک صورت، و در درجه دوم باعث برانگيختن خواننده می شود، بنابر اين شعر در سايه الوان و اشكال شكل می گيرد (اسماعيل، بی تا، ص129-130). بررسي دقيق آثار ادبي، نشان ميدهد كه بهكارگيري رنگ در آثار ادبي با همهي زمينههاي ساختاري و بلاغي متن ادبي، ارتباطي تام دارد. (جابر عصفور، 2003،

ج2، 281). بنابراين عنصر رنگ به عنوان گسترده ترين حوزه محسوسات انسان در تصويرهای شاعران سهم عمده ای دارد و از قديم ترين ايّام مجازها و استعاره های خاصّی از رهگذر توسعه دادن رنگ در غير مورد طبيعی خود وجود داشته است چنانكه بسياری از امور معنوی كه به حس زيبايی در نمی آيند با صفتی كه از صفات رنگهاست، نشان داده شده اند (شفيعی كدكنی، 1370، ص274)

رنگ سياه و دلالت های آن

رنگ سياه با معانی بسياری مرتبط است كه می توان آن را از جهتی در مرگ و دمار، و از جهت ديگر با شر و مهانت، و در بعضی جايگاه ها در قداست و وقار خلاصه كرد و اين معانی پيوسته تا به امروز برای رنگ سياه رايج است. (رياض، 1983، ص260) . سياه رنگی است كه حزن و بدبينی و تشاؤم و ترس را برمی انگيزد. و مرتبط به شب و تاريكی است(عمر، 1997، ص200-205).

همانطوری كه كلاغ سياه رنگ نمايانگر رنگ مرگ و تاريكی قبر است، لذا به آن فال بد می زنند(السواح، مغامره العقل الأولى، ص 191، به نقل از پايان نامه: اللون وأبعاده في الشعر الجاهليّ). ديدن انگور سياه دلالت بر بيماری، و ترس دارد (ابن سيرين، 1996، تفسير الأحلام الكبير، ص119، به نقل از پايان نامه: اللون وأبعاده في الشعر الجاهليّ).

سياه در فيزيک به معناي فقدان رنگ است (فليب سيرنج، 1992، ص420) و «رنگي است كه ظلم و ضلالت، خشم و گناه، كفر و شرک را تمثيل ميكند». (خالد زغريت، 2005، 2) سياهي شب، ناخودآگاهي قبل از آفرينش و عالم نابينايي و جايي را كه نه زندگي در آن است، نه نور و نه بشر تكرار ميكند(إبراهيم محمد علي، 2001، 167).

سياه تيرهترين رنگ است و در واقع خود را نفي ميكند. نمايانگر مرز مطلقي است كه در فراسوي آن، زندگي متوقف ميگردد و لذا بيانگر پوچي و نابودي است. سياه به عنوان نفي - كنندهي خود، نشانگر ترک علاقه، تسليم يا انصراف نهايي است. كسي كه سياه را [به عنوان رنگ مورد علاقهی خود] انتخاب ميكند، ميخواهد همه چيز را نفي كند كه بيرون از دايرهي اعتراض لجوجانهي او نسبت به وضع موجودي است كه در آن، وي احساس ميكند هيچ چيز آن طور كه بايد و شايد نيست. (ماكس لوشر، 1386، 97)

دلالت های رنگ سياه در دفتر اول مثنوی

رنگ سیاه در دفتر اول مثنوی مولانا بسامد بالایی دارد و پرکاربردترین رنگی است که در این دیوان بکار رفته است و بر برخی رنگهای به کار رفته، غلبه یافته است . گاه شاعر به طور مستقیم لفظ سیاه را بکار می برد و گاه به صورت غیر مستقیم از لفظ شب و تاریکی آن و ظلمت که از الهامات رنگ سیاه است بهره برده است. متداولترین معنای رنگ سیاه در اشعار مولانا ، ظلم و تباهی وگمراهی است. مولانا رنگ سیاه را به صورت نمادی از تباهی، شرمندگی، گمراهی به کار برده است. مولوی لفظ سیاه را 30 بار به صورت مستقیم و 90 بار به صورت غیر مستقیم در قالب الفاظی مثل شب، ظلمت، تاریکی، سایه، کلاغ و تیرگی استفاده کرده است و این رنگ در مجموع 25/21% درصد از رنگها را به خود اختصاص داده است. که لفظ شب بیشترین کاربرد را داشته است.

در بیت زیر شاعر لفظ سیاه آبه را به صورت کنایی برای تعبیر از **ناپاکی** بکار برده است:

رنگ های نیک از خُمِّ صفاست رنگ زشتان، از سیاهابه جفاست

رنگ های خوب از خُم صفا حاصل می شود؛ یعنی اعمال خوب از قلب پاک ناشی می گردد. ولی رنگ های زشت از آب تیره نیرنگ و طبع ناسالم است؛ یعنی اعمال و آثار زشت از قلب ناپاک ناشی می شود. رنگ های خوب همان اخلاق حمیده و اوصاف جمیله است از خمخانه صفا و بیرنگی است. پس عقیده مولانا ارزش آدمی به رنگ و نژاد و حلیه ظاهری او نیست، بل به صفات اوست.(زمانی ، ص269)

و در جای دیگر می گوید:

بُت، سیاهابه است اندر کوزه یی نَفس، مر آبِ سیه را چشمه یی

بُت در نهاد انسان به منزله آب سیاهی است که درون کوزه ای جای گرفته است و نفس، منشأ و سرچشمه این آب سیاه است. شاعر در اینجا از صنعت تشبیه بهره برده است و بُت را به آب سیاه اندرون کوزه تشبیه کرده است و بیان داشته که منبع اصلی شهوات و امیال حیوانی همان نفس است.

از پر کاربردترین اصطلاحات رنگ سیاه لفظ سیه رویی است که کنایه از **شرمندگی و خجل زدگی** است:

آن یهودی، شد سِیَه رُو و خَجِل شد پشیمان، زین سبب بیمار دل

سرانجام آن شاه ستمگر شرمنده و خجل زده شد و بدین جهت آن بیمار دل پشیمان و نادم گشت.

گاه مولانا از لفظ مرگ سیاه به صورت کنایی برای تعبیر از **زمستان و پاییز** بهره برده است: آنچه خوردی، واده ای مرگِ سیاه از نبات و دارو و برگ و گیاه

ای مرگ سیاه آنچه که خورده ای از نبات و برگ گیاهان طبی پس بده.[تمثیل است بسیار لطیف و شاعرانه از منظره خزان و زمستان و باز آمدن بهار. و مراد مولانا، اثبات قدرت خداست بر میراندن و زنده کردن و رفته را باز آوردند (زمانی، 1387، ص586).

و نیز مولانا در برخی از اشعارش شب را نماد **فنا و تباهی** قرارداده است:

روز باران است، می رو تا به شب نَه ازین باران، از آن باران ربّ

شاعر بیان می دارد که روز همچون باران رحمت الهی است و روز نماد سرزندگی و حیات گرفته شده است و تا فرا رسیدن شب(فنا و تباهی) از این باران رحمت بهره ببر و این باران ، باران رحمت پروردگار جهانیان است که دلها را زنده می گرداند.

گاه مولانا سیاهی را نماد **ماتم و عزا** بکار برده است که این کاربرد در بین شاعران فارسی گو به وفور دیده می شود:

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت هم قضا دستت بگیرد عاقبت

شاعر در این بیت از صنعت تشبیه بهره برده و بیان داشته که اگر قضا و قدر همچون شب لباس سیاه بپوشد امّا باز همین قضای الهی است که دستت را خواهد گرفت و تو را از این تاریکی گمراهی نجات خواهد بخشید. قضا لباس سیاه پوشد کنایه از ماتم و سوگواری و روزگار بد انسان است .

در برخی اشعار سیاهی را استعاره از **تاریکی گمراهی** قرا داده است:

گر تو ینبوع الهی بودیی این چنین آبِ سیه نگشودیی

اگر تو سرچشمه الهی بودی، هرگز چنین آب سیاهی را روتن نمی داشتی و اگر واقعاً نور حق با تو می بود هرگز به سوی تاریکی و ظلمت گرایش نمی کردی. (زمانی،ص 935)

در جای دیگر از لفظ سیه کاران به معنای **انسان های اسیر شهوات** بهره برده است:

گفت حقشان: گر شما روشن گرید در سیه کاران مُغفَل منگرید

خداوند متعال به هاروت و ماروت و دیگر فرشتگان گفت: اگر شما دارای ضمیر روشن و نورانی هستید به سیاهکاران (انسانهای اسیر شهوات) غفلت زده توجه نکنید. یعنی آنها را سرزنش و باز خواست نکنید.

در جای دیگر مولانا از لفظ ظلمات به عنوان رمز **مصیبت و بدبختی** استفاده نموده است:

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی باکی و گستاخی است هم

شاعر اذعان می دارد که هر غم و مصیبت و اندوهی که بر سر انسان می آید همگی نتیجه بی باکی و گستاخی خود انسان است؛ یعنی انسان هر کاری که انجام می دهد نتیجه اش را متعاقباً در آینده خواهد دید.

مولانا در برخی اوقات در یک بیت دو رنگ سیاه و سبز را به شکلی زیبا در دو معنای متضاد گنجانده است. زاغ سیاه پوش را کنایه از **مرگ و غم** و گلستان سبز رنگ را استعاره از **شادی و حیات و خرّمی** قرار داده است:

زاغ ، پوشیده سیاه چون نوحه گر درگلستان، نوحه کرده بر خُضر

زاغ مانند نوحه گرانی که مصیبت دیده اند و در ماتم به سر می برند، سیاه پوشیده، و در گلستان برای نابودی سبزه زاران و چمنزاران، نوحه سر می دهد.

رنگ سفید و دلالت های آن

شاعران این رنگ را رمز ایجابیه و خیر و هر چیز زیبا قرار داده اند. (خيتي، 1986، ص346) رنگ سفيد نوري را تمثيل ميكند كه بدون آن، ديدن هيچ رنگي ممكن نيست و احساس آرامش و طمأنينه را برميانگيزد (شکری عبد الوهاب، 1985، 185). رنگ سفید رمز پاکی و طهارت و نظافت (رياض، 1983، ص 260)، و رمز نور الهی (نوفل، 1992، ص21)، و آن رنگ آرزو و تفاؤل و زندگی است، در مقابل رنگ سیاهی که رمز تشاؤم و مرگ و خونریزی است (رياض، 1983، ص 119-125). رنگ سفید گاه نمایانگر پیری و کهنسالی است که آثارش بر موی سر انسان عارض می شود. اما لباس سفید مرده دلالت بر طهارت مرده و پاکی او از شرور و گناهان است.

رنگ سفيد رنگ طهارت، پاكي، روشني، صداقت، هدايت، سعادت، آزادي، حق، عدالت و عظمت است. اين رنگ در بين همهي ملتها با پاكيزگي، صداقت و صافي مرتبط بوده و اعراب قديم، از تعبيراتي استفاده كردهاند كه به اين امر دلالت دارد مانند «يد بيضاء» و «كلام أبيض» و براي مدح كرامت، از آن بهره بردهاند و به خاطر ارتباطش با نور و سفيدي

روز در تعبیراتشان، از این رنگ استفاده کرده و از آن براي نقره و شمشیر، زمین بیآب و علف، مرگ، روز و غیره تعبیر نمودهاند (أحمد مختار عمر، 1997، 69-70).

دلالت های رنگ سفید در دفتر اول مثنوی

رنگ سفید در دفتر اول مولانا نسبت به رنگ سیاه که به کثرت یافت می شود کاربرد کمتری دارد و به ندرت یافت می شود. و این کاربرد هم اکثراً به صورت مستقیم است وگاه غیر مستقیم در چیزهایی که بر رنگ سفید دلالت دارند مثل حُمیرا، حور و امثال اینها. شاعر 6بار لفظ سفید را به صورت مستقیم و 5 بار به صورت غیر مستقیم استفاده کرده است که در مجموع 2/31% از رنگ های این دفتر را به خود اختصاص داده است.

شاعر، حُمیرا را به معنای زن سفید رو، به صورت غیر مستقیم برای تعبیر از رنگ سفید بکار برده است و نماد زیبایی قرار داده است و نماد زیبایی این رنگ در اشعار اکثر شاعران پارسی گو به وفور یافت می شود؛ زیرا در نظر عامه مردم نیز این رنگ مظهر جمال و زیبایی است، در کنار کاربرد غیر مستقیم رنگ سفید، از معنی کنایی رنگ قرمز نیز بهره برده است و نعل در آتش نهادن کنایه از بی تاب شدن است:

ای حُمیرا آتش اندر نِه تو نعل تا ز نَعلِ تو شود این کوه، لعل

ای عایشه، نعل را در آتش بنه و بگداز تا از نعل تو، این کوه، به لعل، بَدل گردد؛ یعنی ای عایشه، مرا به عالم بشریت مجذوب و مسخّر کن تا کوه وجودم از نعل تو؛ یعنی از جذبه و تابش آفتاب جمال تو به لعل مبدّل گردد. در فن ساحری رسم بوده است که هرگاه بنده ای از صاحبش می گریخت و یا معشوقی دل به عاشق نمی داد، اسم او را بر روی نعلی می نوشتند و در میان آتش می نهادند. به محض انجام این کار، بنده فراری باز می گشت و معشوق در تسخیر و اطاعت عاشق قرار می داد.(زمانی، ص611-612)

در جای دیگر کلمه حور را به معنای **زیبارویان سپید اندام** برای دلالت بر رنگ سفید بکار برده است و می گوید:

از پی نظّاره او، حور و جان پُر شده آفاقی هر هفت آسمان

برای تماشای او، حوریان و زیبا رویان و روح های انسانهای صالح، همه آسمانها را پُر کرده اند.

شاعر کاربرد مستقیم رنگ سفید را فقط در مقابل رنگ سیاه استفاده کرده است؛ یعنی هر جا کلمه سفید باشد سیاه نیز در کنار آن ذکر شده است و برای اغراض متعددی این تضاد به

کار رفته است گاه از این دو رنگ در وصف رنگ چهره افراد استفاده کرده و بیان داشته که در روز قیامت رنگ چهره و نژاد با اهمیت و مهم نیست:

چون بزاید در جهان جان و جُود پس نَمانَد اختلافِ بیض و سُود

همینکه آن جنین از رحم مادر در جهان جان و بخشش؛ یعنی در جهان پس از مرگ زاده شد، دیگر میان آنها اختلاف از بین می رود و دیگر بر سر اینکه آن کودک، سیاه است یا سفید نزاع در نمی گیرد (زمانی، ص1010).

گاه شاعر رنگ سفید و سیاه را رمز **زیبایی و زشتی** استفاده کرده است:

ظاهر نقره گر اِسپیدست و نُو دست و جامه می سیَه گردد ازو

اگر چه ظاهر نقره سفید و پُر رونق است، ولی دست و لباس را سیاه می کند؛ زیرا خاصیت نقره این چنین است[ریاکاران بر همین وصف اند]در مورد وزیری است که به عیسویان می گفت در طریق دین خود چابک و چالاک باشید امّا فحوای کلام و عمق مقصودش، روح و جان مستمعان را سست می کرد و آنان را در سلوک آیین خود درمانده می ساخت (زمانی، ص178).

وگاه از رنگ سیاه و سفید در وصف **اهل حق و اهل باطل** بهره می برد و می گوید:

یومَ تبیَضُّ وتسوَدُّ وُجُوه تُرک و هندو، شهره گردد آن گروه

روز قیامت برخی از چهره ها سفید و برخی سیاه می گردد. و از قومیت های مختلف؛ یعنی ترک و هند و غیره آن گروه مشهور می گردد. مصراع اول مقتبس از آیه 106 سوره آل عمران است : «یَومَ تبیَضُّ وُجُوهٌ و تَسوَدُّ وُجوه ....» روزی که رخسارهایی سپید و روهایی سیاه می گردند. شاعر در اینجا لفظ تبیضّ به معنی رنگ سفید و لفظ تسودّ به معنی رنگ سیاه را آورده که دلالت مجازی دارند و به معنای حقیقی سیاه و سفید نیست .سفیدی از نور و روشنی و سیاهی از ظلمت و تاریکی است. پس هرکس از اهل نور دین باشد چهره ای روشن و نورانی خواهد داشت و صورتش درخشانی خاصی دارد. و هرکس اهل باطل باشد دارای چهره ای سیاه رنگ خواهد بود و ظلمت از هر سو او را احاطه خواهد کرد. بیاض الوجه همان پاکدلان و اهل حق و رستگاران هستند که در روز قیامت چهره هایی نورانی دارند و در بهشت برّین جای خواهند گرفت. و تسودّ وجوه، همان بدکاران هستند که در روز قیامت سیاه چهره و مورد خشم و غضب خداوند قرار خواهند گرفت و عذاب الهی بر آنان نازل خواهد شد.

رنگ قرمز و دلالت های آن

قرمز اولين رنگي است كه انسان در طبيعت شناخت و منتسب به مجموعهي رنگهاي گرم و متوالي است كه از تلألؤ خورشيد و شعلهور شدن آتش و حرارت صادر ميشود (محمد خليل، 2001،ص 57). «در مقایسه با سایر رنگها از انرژی عمده ای برخوردار است؛ نمایانگر قدرت ابتکار واشتیاق به عمل، گرمی، هیجان وروحیه پیش روی است که موجب ترقی می شود. صمیمیت، بخشندگی، موفقیت و قدر شناسی از جمله مشخصه های این رنگ است. گستاخی، بی ادبی، نخراشیدگی در رفتار و لجاجت، خشونت های جسمانی، وحشی گری وایجاد خطر از جمله مواردی است که در اینجا احتمال بروز آنها وجود دارد» (سان، 1379، ص60). رنگ قرمز با مشقت و شدت مرتبط بوده است (أحمد مختار عمر، 1997،ص 75). قرمز، روحيهي هجوم، جنگ، انقلاب و دشمنستيزي را برميانگيزد. (إبراهيم محمد علي، 2001،ص 58). در مذاهب و فرقههاي غربي، رمز شهادت در راه مبدأ و دين است و در برخي مذاهب رمز جهنم (أحمد مختار عمر، 1997،ص 164). رنگ قرمز در نزد هنديان رمز زندگی و بهجت است (قرعان، 1984، ص124). رنگ قدرت، زندگي و حركت بوده، گاهي عاطفي است و گاهي تعبيري از عشق ملتهب، خوشبيني و جواني. (عبد الله الشاهر، 2002، ص 2). «از نظر معنوی و روحی، قرمز نیروی اراده و شجاعت را تقویت و بر ضعف قلب و بی ایمانی، غلبه می نماید» (هانت، 1378، ص53). در تصوف اسلامی رنگ پنجمین مرتبه از مراحل هفت شهر عشق سرخ دانسته شده ومرگ سرخ به معنای تسلط بر شهوات آمده است (حقیقت، 1367، ص33).

دلالت های رنگ قرمز در دفتر اول مثنوی

رنگ قرمز در دفتر اول مولانا بسامد بالایی دارد و به وفور به چشم می خورد البته به شکل غیر مستقیم 124 بار در قالب الفاظی مثل خون و آتشو جگر بکار رفته است. به صورت مستقیم 13 بار به کار رفته است که در مجموع 28/78% را در این دیوان به خود اختصاص داده است. مولانا از یکی از الفاظ دلالت کننده بر رنگ قرمز یعنی لفظ خون استفاده کرده است که گاه در تعبیر از غم و سوز دل بهره برده است:

ای حریفانِ بُتِ مَوزونِ خود من قَدَح می خورم پر خونِ خود

ای یارانی که با معشوقکان خوش اندام خود به سر برید، من در عالم فراق و هجران، قدح های پر خون در می کشم.[مولانا پیغام دردآلود طوطی قفس نشین را چنان با سوز و حرارت بیان می کند که دل هر شنونده ای از جا کنده می شود و به انفعال دچار می آید و از همین جاست که پیل مولانا یاد هندوستان شمس و فراق او می کند] (زمانی، ص 497)

وگاه از لفظ دیگر دلالت کننده بر رنگ قرمز؛ یعنی لفظ آتش به معنای سوزندگی، استفاده کرده که دلالت بر فتنه و آشوب می کند:

این زبان چون سنگ و هم آهن وَش است و آنچه بجهد از زبان، چون آتش است

زبان آدمی در مثل به سنگ و آهن ماند و هر سخنی که از زبان بی عنان صادر شود، آتشبار است. «همانطوری که بر اثر تصادم سنگ چخماق و آهن اخگر تولید می شود، از حرکت زبان و تکلّم اشخاص ادب آموخته نیز فتنه و غوغا پدید آید» (نیکلسون، 1374، ص250)

در برخی ابیات از لفظ خون جگر برای بیان رنگ قرمز ، در تعبیر از **غم و اندوه** استفاده کرده:

شرح این هجران و این خونِ جگر این زمان بگذار تا وقتِ دگر

ای حسام الدین چَلَبی، فعلاً شرح این هجران و این خون جگر را موکول کن به وقتی دیگر؛ یعنی اکنون از من توقّع نداشته باش که چگونگی هجران و خون دلم را از آن معشوق بر زبان رانم؛ زیرا من در حالت استغراق و بی خویشی به سر می برم.(زمانی، ص 97)

متداولترین کلمه ای که دلالت بر رنگ قرمز دارد واژه خون است. مولانا گاه از لفظ خون ریزی به معنای **فتنه و آشوب** بهره برده است:

فتنه و آشوب و خون ریزی مجو بیش از این از شمس تبریزی مگو

ای حسام الدین! بیش از این درباره شمس تبریزی سخن مگو و طالب فتنه و آشوب مباش.

شاعر گاه از دو رنگ قرمز و سیاه در یک بیت بهره برده است و بدین گونه که در **وصف رنگ آتش** از رنگ قرمز استفاده کرده است و کار او را به رنگ سیاهی به معنای **تباهی و نابودی** بکار برده است:

آتش ار چه سرخ رویی است از شرر تو ز فعلِ او سیَه کاری نگر

اگر چه آتش، سرخ و پرشعله است، امّا اصولاً آتش این خاصیت را نیز دارد که به جان هر چه افتد آنرا سیاه و تباه سازد [همینطور سخنان آن وزیر پُر تزویر،گر چه ظاهری آراسته داشت، ولی در باطن موجب تیرگی دل و تباهی دین و ایمان می شد.(زمانی، ص 178)

رنگ سبز و دلالت های آن

رنگ سبز نسبت به رنگهای دیگر دلالتش آشکار تر است، و آن رنگ خصب و نعمت، و رشد(النماء) و زمرد و زبرجد است (مختار عمر، ص 210-211). و آن قرین درخت است که رمز زندگی و تجدد است، و مرتبط به دشت ها و باغ ها است به همین خاطر با آرامش اعصاب ارتباط دارد(عجینه، ج 1، ص291-292). و گاه آن را رمز سعادت و خیر قرار داده اند (السواح، 1993، ص105-108، به نقل از پایان نامه اللون في المعلقات). و سبزی، رنگ خیر و همچنین رنگ راستی و درستی است به همین خاطر ساحر در مصر علامت راستی را با کشیدن مداد سبز رنگ بر زبانش به تصویر می کشد (إرمان، 1995، ص405). این رنگ از رنگهاي آرامبخش و دوستداشتني بوده و رمز همیشگي دوستي، امید، سرسبزي، خیر، رشد و نمو، سلامت و امنیت، زندگي، حرکت، سرور، رشد، آرزو، خوشبیني، طبیعت زنده، باغها و ... است. در تفکر دیني رمز خیر و ایمان بوده و به همین دلیل در پرچمهاي عربي و اسلامي و گنبدهاي مسجدها و پردههاي کعبه و ... از آن استفاده میشود. (عبد الله الشاهر، 2002، ص 4) «باروری، خشنودی، آرامش و امید، مفاهیم ارزشمندی است که رنگ سبز مبیّن آنهاست، هم جوشی و آمیختگی و نفوذ دو جانبه علم و ایمان» (ایتن، 1384، ص95). رنگ سبز رنگ روستا و رنگ درختان و چمن زار است و در میان رنگها آرامترین رنگ است و از آنجا که سبز، رنگ طبیعت در حاصلخیزترین وقت آن است، بنابراین رنگ تولید مثل و در نتیجه رنگ عشّاق است (دی و تایلو، 1387، ص70). رنگ سبز با معاني دفاع و خویشتنداري مرتبط است و به مثبتاندیشي، بیشتر از منفیبافي گرایش دارد و تجدد و نمو را تمثیل میکند (أحمد مختار عمر، 1997،ص 185).

رنگ سبز، تأثیری آرام بخش بر ذهن دارد؛ ایجاد زندگی می‌کند و همچنین احساسات را آرام می‌کند و شادی را به قلب می‌آورد (نیك بخت، 1374، ص 1)، و قدرت تحمّل و صبوری را افزایش می دهد؛ (سیفی، 1389، ص55). و در درمان بیماریهای عصبی و اختلالات روانی توصیه شده است (پاک نژاد، 1348، 190/5).

این رنگ به خاطر رابطه تنگاتنگی که با طبیعت دارد نوعی پاکی و صفا را القا می کند که با باروری و رویش همراه است و این احساس درونی سبب می شود که در بسیاری از کشورها و مذاهب، رنگ سبز رنگ مقدّس آنها به شمار رود (پورحسینی، 1384، ص43). رنگ سبز به شکل سمبولیکی مشابه افسانه ای است با ریشه های عمیق، پابرجا و ثابت، مسلط بر درختان دیگر با طبیعت مستقل. از همین رو سبز نمودار ثبات و استقامت و مقاومت در مقابل تغییرات است وهمچنین نشاندهنده ثبات و استقامت و مقاومت در مقابل تغییرات است و همچنین نشاندهنده ثبات عقیده و خود آگاه و ارزش والایی است که بر «من» گذاشته می شود (لوچر، ص79).

رنگ سبز دو خصلته است: هم زندگی و هم مرگ است؛ به صورت سبز بهاری یعنی حیات و به صورت سبز زنگاری یعنی مرگ (کوپر، 1379، ص170)

مرحله سوم از هفت شهر عشق، معرفت و یقین و رنگ آن سبز است. حاتم اصم می گوید: صوفی باید چهار نوع مرگ را قبول کند. یکی مرگ سبز است به معنی پوشیدن لباس خشن و زبر (حقیقت، 1367، ص29). و چون نور روح با صفای دل امتزاج گیرد، نوری سبز پدید آید (نجم رازی، 1365، ص170).

رنگ سبز در طبیعت پیرامونمان به کثرت یافت می شود و آن بخاطر گیاهان و درختان و سرسبزی چمنزارهای اطراف ماست. هنگامی که این رنگ با درخت قرین شود رمز زندگی و تجدد و نو شدن است (عجینه، ج1، ص210). و در عقیده و باور رنگ سبز نمایانگر اخلاص و جاودانگی و تأمل روحی است همانطوری که تکیه گاه بهشتیان با رنگ سبز وصف شده است:«مُتَّكِئِينَ عَلى رَفرَفٍ خُضرٍ و عَبقَرِيٍّ حَسانٍ»(الرحمن،76).

دلالت های رنگ سبز در دفتر اول مثنوی

یکی از رنگ هایی که خواهان بسیار دارد رنگ سبز است که رنگ طبیعت است و رنگ برگ درختان و چمنزار و سبزه زاران است. اما در دفتر اول مولانا بسیار کمرنگ به کار رفته و به صورت مستقیم 9بار، و21بار به صورت غیر مستقیم که 6/30% را به خود اختصاص داده است.

مولانا رنگ سبز را برای تعبیر از **ایمان و عرفان** استفاده نموده است:

باش چون دُولاب، نالان، چشم تر تا ز صحن جانت بر روید خُضَر

مانند چرخ چاه، گریان و نالان باش؛ یعنی اشک بریز و ناله کن تا در فضای درون جانت سبزه های ایمان و عرفان بروید.(زمانی، ص 288) «دولاب به هنگام حرکت، آوازی دارد که از چرخ برمی خیزد و پیرامون آن همیشه تر است. از این رو مولانا آنرا نالان و چشمه تر گفته است»(فروزانفر، ج 1، ص318) مراد از نالیدن و اشک ریختن، انفعال عمیق روحی است.

و گاه برای وصف رنگ **در ختان و سبزه زاران** از رنگ سبز بهره برده است:

گفت: می شاید که من در اشتیاق جان دهم اینجا، بمیرم از فراق؟

این روا باشد که من در بند سخت گه شما بر سبزه، گاهی بر درخت؟

طوطی به بازرگان گفت: به آن طوطیان بگو: آیا شایسته است که من در شوق دیدار شما جان بسپارم و در این قفس از غم فراق بمیرم؟ آیا این سزاوار است که من در اسارت و در سختی بسر برم و شما آزادانه گاهی بر سبزه زار و گاه بر فراز درخت بنشیند؟

ونیز برای تعبیر از **رویش و زندگی** از رنگ سبز بهره برده است:

دانه ها چون در زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بُستان شود

اگر دانه ها در دل خاک پنهان شود، سرّ آن سبب سرسبز شدن باغ و بوستان است.

گاه در وصف اهمیت و ارزش دین از رنگ سبز استفاده می کند و اذعان می دارد که دین باعث **خرمی و سرسبزی** دل انسان می گردد:

حَمیت دین را نشانی دیگرست که از آن آتش، جهانی اَخضَر است

در حالی که غیرت و حمیّت در دین، نشانی دیگر دارد. آنچنانکه از آتش آن حمیبت، همه دنیا سبز و خرّم می گردد. [بسیاری از آدمیان، تعصب جاهلی و قومی و تربیتی خود را با احساس پاک دینی اشتباه می گیرند. به عبارتی عقده را با عقیده در می آمیزند و ورد بینی را به جای دیگر منتقل می کنند] (زمانی، ص962).

شاعر رنگ آبی آسمان را با استفاده از خیال شاعری اش به رنگ سبز به تصویر کشیده است:

خوی شاهان در رعیّت جا کند چرخ اَخضَر، خاک را خَضرا کند

زیرا خوی شاهان در وجود رعیبت، اثر می بخشد، چنانکه سپهر سبز فام، زمین را سبز می کند. هر چند که میان این دو مسافتی بسیار بعید است.[مولانا در اینجا به این نکته اشارت دارد که فرمانروایان هر روشی را برگزینند در خدمتکاران پیرامون آنان و به شهروندان اثر بسیار قوی دارد. اگر حاکمان به راه عدل و داد روند، اطرافیان و شهروندان نیز مجبورند خود را به آن روش وفق دهند، و بالعکس اگر حاکمان بر طریق ستم روند دیگران بر ان راه استوار گام بر دارند.(زمانی، ص846-847)

رنگ سبز را به معنای **تازگی و شادابی** استفاده کرده است:

باغ دل را سبز و ترّ و تازه بین پُر ز غنچه وَرد و سرو و یاسمیندل، همانند باغ است، احوال لطیف و معارف ظریف آن، همچون انواع سبزی های تر و تازه است. پس باغ دل را ببین که پُر است از انواع غنچه های معرفت و گل حکمت و سرو عدالت و استقامت و یاسمن خلوص و صفوت.(انقروی، ص757)

رنگ زرد و دلالت های آن:

زرد يكي از رنگهاي گرم است و اوج افروختگي، تابندگي و اشراق را نشان ميدهد و درخشندهترين و نورانيترين رنگها به شمار ميرود؛ چرا كه رنگ خورشيد، منبع نور، منشأ گرمي و زندگي، فعاليت و سرور است (شکری عبد الوهاب، 1985،ص 50). رنگ زرد از رنگ هایی است که دارای دلالات متعددی است و مرتبط به خورشید و طلا و مس و بعضی از میوه هاست، و این امور الهام دهنده خیر و زیبایی و تقدیس است و از جهت دیگر مرتبط به گیاه خشک، و بیماری ای که انسان از آن رنج می برد و آنچه بر اثر بیماری باعث تغییر رنگ می شود که این امور الهام بخش ضعف و شکست و اندوه است(مختار عمر، ص 114-117). به خاطر ارتباطش با سفيدي، مرتبط با خيزش و فعاليت است و از مهمترين خصائص آن، درخشش و پرتوافكني است (أحمد مختار عمر، 1997، ص184). «زرد از لحاظ نمادی، شباهت به گرمای دلپذیر نور آفتاب ... روحیه شاد و خوشبختی دارد. ادراک حسی آن طعم تند دارد؛ عنصر عاطفی آن را دلی امیدوار کننده تشکیل می دهد» (لوچر، 1378، ص91). رنگ وقار، آرامش، راحتي، صداقت، حكمت، اخلاص و تفكري است كه به تخيل آرام و تأمل باطني فراميخواند (عبد الله الشاهر، 2002، ص 4). رنگی است روشن، شاد و آرام، اما به سهولت ناخوشایند می شود. به محض اینکه کمی تشدید شود، ارزش خود را از دست می دهد. رنگ زرد که دارای گرمای خاص خورشیدی و روشن و نافذ است، رنگ شهود ودل آگاهی است (اپلی، 1371، ص284). مرحله دوم از هفت شهر عشق ایمان و رنگ آن زرد است و چون نور روح غلبه گیرد، نوری زرد پدید آید(نجم رازی، 1365، ص170). در مورد رنگ پوشش گفته شده است که: «رنگ زرد را غالباً روشنفکران، افرادی با پشتکار زیاد و کسانی که قدرت طلب هستند بر تن می کنند» (سان، 1379، ص54).

دلالت های رنگ زرد در دفتر اول مثنوی

پرکاربردترین رنگ در دفتر اول رنگ زرد است که به وفور در میان ابیات آن به چشم می خورد . و مولوی 16 بار به صورت مستقیم و 162 بار به صورت غیر مستقیم در قالب الفاظی مثل خورشید، آفتاب، شمس، زر به کار رفته است. که در کل رنگ زرد از میان رنگ های به کار رفته 37/39 درصد را به خود اختصاص داده است. متداولترین کاربرد رنگ زرد در شعر شاعران لفظ روی زرد است که کنایه از **شرمندگی و سرباز زدن از گناه** است:

چون زنی از کار بد شد روی زرد مسخ کرد او را خدا و ، زُهره کرد

همینکه زنی از ارتکاب کار بد، شرمسار شد، خداوند، صورت او را مسخ کرد و به زهره بدل نمود.

در جای دیگر رخ زرد را کنایه از **درد و غم** بکار برده است:

هر که او بیدارتر ، پُر دَردتر هر که او آگاه تر رُخ زرد تر

هر کس بیدارتر باشد، دردش بیشتر است. و هر کس آگاهتر باشد صورتش زرد (اندوهش بیشتر) خواهد بود؛ یعنی هر چقدر انسان از حقیقت آگاهی بیشتری داشته باشد دردش نیز بیشتر خواهد بود.

مولانا گاه رنگ زرد را به معنای **ترس و وحشت از مرگ** به تصویر کشیده است:

این خود اجزائند کلّیات ازو زرد کرده رنگ و فاسد کرده بو

آدمیان و موجودات زنده و حتی عناصر چهار گانه طبیعت (آب و باد و خاک و آتش) نیز در برابر مرگ، رنگشان می پرد و زرد روی می گردند؛ زیرا مرگ آنقدر پرصلابت است و چهره آن آنقدر در چشم آدمیان وحشتناک و زشت است که از آن بیم دارند و خواهان آن نیستند اما به ناچار شیر مرگ آنها را در کام خود فرو خواهد بلعید.

ودر جای دیگر رنگ زرد را به صورت غیر مستقیم با بکار بردن واژه زر اراده کرده است . و رنگ و روی زرد شده مثل طلا کنایه از **درد و ترس** در نهاد آدمی است:

رنگ و رویم را نمی بینی چو زر؟ ز اندرون، خود می دهد رنگم خبر

مگر نمی بینی که رنگ و رویم مثل طلا زرد شده است؟ رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ درون. در برخی از ابیات نیز از لفظ نار که به طور غیر مستقیم دلالت بر رنگ زرد دارد برای تعبیر از **طلوع آفتاب** بکار برده است:

آفتابی کو براید نارگون ساعتی دیگر شود او سرنگون

آفتاب این گوی آتشین صبحگاهان سر از مشرق بیرون می آورد و ساعتی چند نمی پاید که غروب می کند و در دامن مغرب، سرنگون گردد.

گاه شاعررنگ زرد را در کنار رنگ سیاه به کار می برد و در این راه از دو آرایه استعاره و کنایه در کنار هم بهره می برد و طلای تقلبی را استعاره از **فرعون**، آتش را استعاره از **موسی و حقیقت**، و سیه رویی را کنایه از **رسوایی** قرار می دهد:

رنگِ زرّ قلب، دَه تو می شود پیش آتش، چون سیه رُو می شود

ا گر طلای تقلبی را ده بار هم زر اندود کنند، همینکه درون آتش نهاده شود سیاه می گردد.[در اینجا فرعون، خود را به طلای تقلّبی تشبیه کرده و می گوید: من در تنهایی زر اندود می شوم و به حق اعتراف می کنم ولی همینکه به آتش حقیقت موسی برخورد می کنم رویم سیاه می شود و رسوایی ام نمایان.(زمانی، ص735)

شاعر گاه برای تعبیر از **غم و شادی** از دو رنگ زرد و سبز به شکل غیر مستقیم استفاده کرده است و بیان می دارد که انسانی که عاشق حق تعالی است احساس غم و اندوه نمی کند و همه ایام به کامش خوش است و مسرّت بخش :

باغ سبزِ عشق، کو بی منتهاست جز غم و شادی در او بس میوه هاست

عاشقی زین هر دو حالت برترست بی بهار و بی خزان، سبز و ترست

باغ سبز و تازه عشق الهی که نهایت و غایت ندارد، در این باغ، بجز غم و شادی میوه های فراوان دیگر دارد. عشق ذات، بالاتر از عشق صفات است. عاشقی از این دو حالت عاریتی، برتر و عالی تر است. و بدون آمدن بهار و خزان، باز هم تر و تازه و سبز است. یعنی بهارِ عاشقی، جاودانه است (زمانی، ص 565). مولانا در ابیات اخیر می فرماید که غم و شادی از انفعالات سریع الزّوال نفسانی است و صوفی صافی کسی است که روحی فعّال داشته باشد نه منفعل؛ یعنی شادی آفرین باشد نه شادی پذیر، چنانکه حق تعالی نیز مؤثر است و تأثیر پذیر نیست. به هر حال صوفی باید از مرحله تکوین بگذرد (فروزانفر، 1388، ص711).

مولانا گاه رنگ زرد را در کنار رنگ سرخ برای تعبیر از **عاشقی** بهره برده است:

نَبض، جَست و روی، سرخ و زرد شد کز سمرقندیِّ زرگر فرد شد

حکیم الهی آنگاه که از سمرقند و اوصاف آن سخن راند، آن دختر که عاشق زرگر ساکن در سمرقند بود و از یار جدا افتاده بود ، با شنیدن آن اوصاف صورتش سرخ و زرد شد که این حالت دلالت بر عاشقی فرد است.

و گاه در تعبیر از **شادی و غم** از این دو رنگ بهره برده است:

رنگِ روی سرخ دارد، بانگِ شُکر بانگِ روی زرد باشد، صبر و ذُکر

در عالم محسوسات و جهان مشهودات، هر چیزی نشانی دارد. مثلاً چهره سرخ، دلالت می کند بر خوش احوالی، و این مستلزم شکر و سپاس است. رنگ زرد نشان غم و اندوه و

رنجوری است که در بعضی افراد موجب صبر و شکیبایی می شود و در بعضی موجب کفر و ناسپاسی (زمانی، ص419-418).

نتیجه گیری

کاربرد رنگ های متعدد در اشعار شاعران به وفور یافت می شود و مولانا نیز به عنوان یک شاعر نامی اثرش از این عنصر خالی نیست. رنگ های به کار رفته در دفتر اول مثنوی شامل 5 رنگ سیاه، سفید، سبز، قرمز و زرد است که گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیر مستقیم برای وصف اشیاء، و یا به صورت تشبیه، استعاری، کنایی برای تعبیر از حالات درونی خود ویا طبیعت پیرامون استفاده کرده است. پرکاربرد ترین رنگ به صورت مستقیم در این دفتر رنگ سیاه (30بار) است و پرکاربردترین آن به صورت غیر مستقیم رنگ زرد (162) بار در قالب الفاظی چون خورشید و شمس و زر است. شاعر رنگ زرد و مشتقات آن را در تعبیر از غم، درد، ترس از مرگ، شرمندگی و طلوع آفتاب، و رنگ سیاه و مشتقات آن را در تعبیر از تباهی، نابودی، زشتی، مصیبت و بدبختی، ناپاکی، شرمندگی و اهل باطل، و رنگ سفید و مشتقات آن را در تعبیر از زیبارویان، اهل حق و زیبایی، و قرمز و مشتقات آن را در تعبیر از فتنه و آشوب، غم و اندوه و سوز دل، و رنگ سبز و مشتقات آن را در تعبیر از ایمان و عرفان، تازگی، شادابی، خرمّی، رویش و زندگی بکار برده است.

منابع و مراجع

1. قرآن کریم.
2. أبوعون، أمل محمود عبد القادر. (2003). اللون و أبعاده في الشعر الجاهليّ. رساله ماجستير.فلسطين: جامعه النجاح الوطنيّه.
3. إيتن، يوهانس. (1384). کتاب رنگ. ترجمه محمّد حسين حليمی. چاپ هشتم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
4. اپلی، ارنست. (1371). رؤیا و تعبیر رؤیا. تهران: فردوسی.
5. إرمان، ادولف. (1995). ديانة مصر القديمة. ترجمه عبدالمنعم أبوبكر و محمد أنور شكری. ط1.القاهرة: مكتبة مدبولی.
6. اسماعيل، عزّالدّين. (بی.تا). الشعر العربي المعاصر. لا ط. بيروت: دار الثّقافة العربية.
7. انقروی، اسماعيل، شرح کبير انقروی. (بی.تا). ترجمه عصمت ستارزاده. تهران: انتشارات کتاب فروشی دهخدا.

8. بهنام فر، محمد. نظری، اعظم. (1389). تحلیل تطبیقی دژ هوش ربا با گنبد سرخ در هفت پیکر نظامی. سال چهارم. شماره 13. مطالعات ادبیات تطبیقی. فصلنامه علمی-پژوهشی.
9. پاک نژاد، سیبد رضا. (1348). اوّلین دانشگاه و آخرین پیامبر. چاپ اوّل. تهران: کتاب فروشی اسلامیّه.
10. پورحسینی، مژده. (1384). معنای رنگ. چاپ اوّل. تهران: انتشارات هنر آبی.
11. جعفری، محمد تقی. (1382). عوامل جذابیت سخنان مولوی. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
12. ..... (1379). مولوی و جهان بینی ها. تهران: مؤسسه تدوین آثار علامه جعفری.
13. حقیقت، عبدالرفیع. (1367). تاریخ عرفان و عارفان ایرانی. ج 3. تهران: کومش.
14. خيتي، محمود عمر. (1986). التطور الدلالي في الشعر العربي السوري حديثه و معاصره. إشراف مازن الوعر. رسالة ماجستير. جامعة دمشق.
15. دوبوکور، مونیک. (1373). رمزهای زنده جان. تهران: مرکز.
16. دی، جاناتان، تایلو، لسلی. (1387). روان شناسی رنگ. ترجمه مهدی گنجی. چاپ اوّل. تهران: نشر ساوالان.
17. رياض، عبد الفتّاح. (1983). التكوين في الفنون التشكيليّة. ط 2. القاهره: دار النهضه العربيّه.
18. زغريت، خالد، (2005)، «الأساس الواقعي لجماليات اللون في شعر الأغربة»، مجلة *حوليات التراث*، العدد 3.
19. زمانی، کریم. (1387). شرح جامع مثنوی معنوی. دفتر اول. چاپ 28. تهران: انتشارات اطلاعات.
20. سان، هواردودروتی. (1379). زندگی با رنگ. ترجمه نغمه صفاریان. تهران: اساطیر.
21. سبحانی، توفیق.(1379). تاریخ ادبیات 2. چ3. انتشارات پیام نور.
22. ..... .(1381).مثنوی 2(نظم 4بخش 2) . چ 10. ویراستار علمی :علی اصغر حلبی. انتشارات پیام نور.

23. سيفی، طيّبه. انصاری، نرگس. (1389). دلالت های نمادين رنگ سبز در شعر عبد المعطی حجازی. شماره دوم. مجله علمی- پژوهشی زبان و ادبيّات عربی (مجله ادبيات و علوم انسانی سابق).

24. الشاهر، عبد الله، (2002)، «الأثر النفسي للون»، *مجلة الموقف الأدبي* ، العدد 379.

25. شريف، طارق، (1974)، «الشعر والفن التشكيلي»، *مجلة الموقف الأدبي* ، العدد7.

26. عبد الوهاب، شكري، (1985)، *الإضاءة المسرحية* ، الهيئة العامة المصرية، القاهرة، ط1.

27. شفيعی كدكنی، محمّد رضا. (1370). صور خيال در شعر فارسی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات آگاه.

28. شميسا، سيروس، پرستو كريمی، سبک شخصی حافظ در رنگ آميزی تصاوير شعری. شماره 25. مجله زبان و ادب. تهران: دانشگاه علامه طباطبايی.

29. شميسا ، سيروس ، (1381)، مثنوی 1(نظم 4 بخش 1) ، چ 11، انتشارات دانشگاه.

30. عجينه، محمد. (1984). موسوعة أساطير العرب. ج 1.ط1. بيروت: دار الفارابي.

31. عصفور، جابر، (2003)، *النقد الأدبي*، ج2، دار الكتب اللبنانية، بيروت، ط. 1

32. فروزانفر، بديع الزمان. (د.ت). شرح مثنوی شريف. دفتر 2. انتشارات زوّار.

33. فضيلت، محمود. (1389). تأملی در سطح ادبی مثنوی معنوی (بلاغت). سال چهارم. شماره اول. شماره پياپی 11. فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) علمی- پژوهشی.

34. فليب سيرنج. (1992). الرموز في الفن- الأديان الحياة. ترجمه عبدالهادی عباس. ط1. سوريا: دار دمشق.

35. القرعان، فايز عارف سليمان. (1984). الوشم والوشی في الشعر الجاهلي، رسالة جامعية. جامعه اليرموک.

36. كوپر، جی.سی. (1378). فرهنگ مصور نمادهای سنتی. ترجمه مليحه كرباسيان. تهران: فرشاد.

37. لوچر، ماكس. (1378). روان شناسی رنگ ها. ترجمه نغمه صفاريان. تهران: حكايت.

38. محمد على، إبراهيم. (2001)، *اللون في الشعر العربي قبل الإسلام قراءة ميثولوجية*، جروس برس، طرابلس، ط1.
39. محمودى، على اصغر. (). بررسى انديشه و ذهن در موسيقى شعر با توجه به غزليات شمس. فصلنامه پژوهش ادبى.
40. مختار عمر، أحمد. (1997). *اللغة واللون*. ط2. القاهره :عالم الكتب.
41. نجم رازى. (1365). مرصاد العباد. به اهتمام محمد امين رياحى. تهران: علمى و فرهنگى.
42. نوفل، يوسف حسن. (1995). الصورة الشعرية والرمز اللونى. مصر: دار المعارف.
43. نيك بخت، محمود. (1374). از انديشه تا شعر،چاپ اول. اصفهان: نشر هشت بهشت.
44. ويكي پديا، دانشنامهى آزاد، بخش رنگ، http://fa.wikipedia.org/wiki
45. هانت، رونالد. (1378). هفت كليد رنگ درمانى. تهران: جمال الحق.